

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين اللهم كن لوليّك الحجّة بن الحسن صلواتك عليه وعلى آبائه فى هذه الساعة وفى كلّ ساعة وليّا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضك طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن العصاة التى جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الارواح التى حلت بفنائك عليك منى سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم، السلام على الحسين وعلى عليّ بن الحسين وعلى أوّاد الحسين وعلى أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منى وابدء به أوّلا ثم العن الثانى والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبيد الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبى سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

دوشنبه ۹۵/۸/۳ (جلسه ۱۳۰)

كلام در اين بود كه اين كلام نفسى اى كه اشاعره قائل شده اند حقيقت دارد يا ندارد؟ و اگر حقيقت دارد چيزى در نفس غير از اراده، آيا مدلول كلام لفظى هست يانه؟

مرحوم حاج شيخ ره عرض كرديم دو ادعا داشت. يك ادعا اين بود كه در نفس يك وجود نورى اى هست كه غير از اراده است. دعواى دومش اين است كه او مدلول كلام لفظى نيست چون مقصود از مدلول كلام لفظى اين است كه لفظ واسطه بشود براى انتقال به معنا و اين بايد از سنخ ماهيات باشد چون ماهيت است كه مى تواند به ذهن برود. وجود كه نمى تواند به ذهن برود. هيچ وجودى سنخ

دیگر از وجود را قبول نمی‌کند. نه سنخ خودش را قبول می‌کند و نه سنخ دیگری را. اگر بنده زید را تصور کردم، دوباره تصور کنم، یک وجود آخر است و وجود قبلی نیست. وجود لا یقبل وجودا آخر لذا این مدلول کلام لفظی نیست.

ما دیروز عرض کردیم که این فرمایش شما را نقض می‌کنیم به کلمه ی الله تبارک و تعالی یا به کلمه ی واجب الوجود. وقتی انسان می‌شنود از آن معنایی به ذهن می‌آید ولی واجب الوجود که ماهیت ندارد. یا به کلمه ی وجود که ماهیت ندارد. این نقض بود.

حل مطلب به این است که مدلول کلام یعنی لفظ واسطه بشود برای فهم معنا، انتقال به معنا. انتقال به معنا دو جور است. یک جور این است که ماهیت به ذهن می‌آید و نقش می‌بندد، منتقل می‌شود. یک جور دیگر شبیه تداعی معانی است. در تداعی معانی مثل مذ و منذ. شما زید را می‌شنوی، از شنیدن لفظ زید منتقل می‌شود به عمرو به خاطر تلازمی که بین آنها هست. همیشه انتقال منحصر به این نیست که از خارج ماهیتی به ذهن بیاید.

یک تناقضی هم به فهم قاصر ما در فرمایشات حاج شیخ هست. آن تناقض این است که از این طرف حاج شیخ می‌فرماید بل التحقیق، همه ی علوم از قبیل علوم فعلی است. ما علم انفعالی نداریم. یعنی هیچ جا صورت خارج، به ذهن نمی‌آید. ذهن شبیه سازی می‌کند. شبیه آن صورت را می‌سازد. خوب اینجا هم ذهن شبیه سازی می‌کند. پس اگر این طور باشد شما کلا انتقال را و مدلول کلام لفظی را منکر شوی. چون حتی آنهایی که از سنخ ماهیات اند می‌فرمایند انفعالی نیست. ماهیت به ذهن نمی‌آید. ذهن ایجاد می‌کند. چطور ایجاد می‌کند؟ به واسطه ی شنیدن این لفظ. شنیدن لفظ، سبب می‌شود که ذهن ایجاد می‌کند این می‌شود انتقال. حاج شیخ جزء نوادر است ولی چطور اینجا این طور فرموده، نمی‌دانم.

جهت دوم که باید در مقام بررسی شود، عرض کردیم ادله ای که اشاعره آورده اند، این ادله بررسی شد. یک دلیلش که شاید مهمترین اینها باشد که آخوند هم در کفایه اشاره فرموده این است که وقتی انسان امر می کند یا نهی می کند یا وقتی اخبار می دهد، به نفسش که مراجعه می کند می بیند غیر از این الفاظ، چیزی در نفسش هست. آنی که در نفسش می یابد در جملات انشائییه، طلب است و در جملات اخباریه اسمش خبر است.

ان قلت آنی که در جملات انشائییه می یابید که می گوید طلب است، چیزی غیر از اراده نیست و آنی که در جملات اخباریه می یابد چیزی غیر از علم نیست. وقتی انسان مطلبی را می گوید صورت این مطلب در ذهن هست. آن علم است. اما غیر از علم و اراده چیزی باشد در نفس که اسمش را کلام نفسی بگذارید در مقابل کلام حسی، وجود ندارد.

قلت: در جملات اخباریه قطعا، علم نیست چون گاهی جمله ای را می گوید و خبری می دهد با این که علم ندارد می گوید زید قائم ولی علم ندارد که زید قائم است یا نه؟ وقتی علم ندارد پس اینی که در ذهن است قطعا باید غیر از علم باشد. پس در جملات اخباریه غیر از علم مدلولی در لفظ است که مدلول کلام نفسی است.

در جملات انشائییه وقتی می گوید اضرب، یک معنایی در ذهن است یعنی طلب. شما می گوید آن اراده است. اما قطعا اراده نیست چون انسان می یابد در مواردی انشاء هست و امر هست که قطعا اراده نیست مثل اوامر امتحانی مثل امر خداوند سبحان به ذبح اسماعیل علیه السلام در حالی که خداوند اراده ی ذبح نداشت ولی طلب ذبح داشت. پس قطعا اراده نیست. یا شرح جامع المقاصد مثال می زند کسی عبدش را می زند می گوید چرا می زنی؟ جواب می دهد به خاطر این که عصیان کرده، خوب عصیان کرده، تو اراده نداشتی، طلب نداشتی. اگر قرار بود طلب عین اراده بود، حق زدن ندارد.

چرا؟ چون قطعا از عاصی اراده نداشته. مگر می شود کسی اراده کند فعلی را که در خارج قطعا محقق نمی شود. مثلا بگویند من الان اراده کردم با هواپیما بروم روستای کهک. پس طلب غیر از اراده است. این کلام اشاعره را مرحوم آخوند اشکال کرده و فرموده در این مواردی که شما مثال می زنید همانطور که اراده نیست، طلب هم نیست. بله طلب انشائی هست. اگر طلب انشائی هست، اراده ی انشائی هست. اگر اراده ی حقیقی نیست، طلب حقیقی نیست.

این جمله را که آخوند فرموده، دیگران اشکال کرده اند:

مرحوم آقای خوئی ره فرموده اصلا صیغه ی افعال یا ماده ی امر در هیچ جا در او اراده نیست و طلب حقیقی نیست. ما نسبت به طلب چیزی غیر از طلب انشائی نداریم. طلب انشائی هم یعنی استعمال لفظ در معنا بنابر مسلک مشهور به قصد ایجاد معنا. چون می خواهد طلب انشائی را ایجاد کند. اصلا اراده نیست. همه ی اوامر یکسانند.

ما عرض کردیم آقای خوئی، یک مطلب در مقام در فرمایش شما مخفی است. فرق بین طلب نفسی و جائی که به داعی امتحان و تهدید و امثال آن انشاء می شود چیست؟ وقتی می گوید ضرب، طلب نفسی است یعنی به داعی بعث و زجر و غرضش این است که عبد منبعث شود. حالا اصلا این مدلول صیغه ی امر نباشد، ولی این غرض و داعی چیست؟ اگر کسی وسیله هایش را جمع می کند، می گویند برای چه جمع می کنی؟ می گوید هدفم این است که بروم مسافرت. یک کسی هم امر می کند، می گویند برای چه امر می کنی؟ می گوید هدفم این است که این آب بیاورد. خوب این غرض و هدفم یعنی چه؟ شما اصلا اسمش را طلب نذار. این غرضی که در امر نفسی موجود است، به چه معناست؟ این غرض آیا غیر از معنای اراده است؟ نه. (منظور ما و محل بحث، اراده ای نیست که نسبت به امر کردن وجود دارد که این اراده در امر امتحانی نیز وجود دارد)

اگر کسی بگوید این غیر از اراده است. می گوئیم دعوا که نیست، یعنی چه؟ (معنای آن چیست) مرحوم شیخنا الاستاذ ره وقتی می فرمود، اراده جزء اخیر علت تامه هست، ما عرض می کردیم، این شخص می گوید اراده دارم که فردا بروم مشهد، پس چطور منفک شد؟ می فرمود این قصد است و با اراده فرق می کند. می گفتیم قصد و اراده هر دو به یک معناست. همانطور که الآن اراده دارد و قصد دارد که دستش را بلند کند به نفسش که مراجعه می کند می بیند که الآن قصد و اراده دارد که فردا برود مشهد. این که می گویند اراده جزء اخیر علت تامه است، معلوم می شود که این حرف غلطی است. اگر امروز قصد دارم که الآن و فردا تکلم کنم، قصدها فرق نمی کنند. به لفظ عوض کردن که دردی درمان نمی شود. این شخصی که امر می کند، یک چیزی دارد. اشاعره این مقدار را فهمیده اند که در امر نفسی، یک چیزی حقیقتاً هست. این را نمی شود منکر شد. اما این چیست؟ غیر از اراده است؟ این را نفهمیده اند. چون دیده اند اگر اراده باشد، فکر کرده اند که از مراد منفک نمی شود، معنا ندارد اراده از شخص عاصی، معنا ندارد، خداوند سبحان ذبح اسماعیل علیه السلام را لذا ملتزم شده اند به طلب که غیر از اراده است و اسمش را گذاشته اند کلام نفسی. طلب یک حقیقتی است و اراده است. منتها اراده، چه در خداوند سبحان و چه غیر آن، هیچ کدام علت تامه نیست به این معنا که منفک نشود لذا نگویید اذا اراد الله شیئا ان يقول له کن فیکون. اذا اراد الله شیئا ان يقول له کن فیکون، درست است مثل این می ماند که بلا تشبیه بنده بگوئیم من هر وقت کاری بخواهم انجام می دهم ولی هر وقتی، آیا همان لحظه انجام می دهم؟ نه ممکن است بخواهم فردا انجام دهم. اگر خداوند سبحان اراده کند، خلق فلانی را فردا، این درست است، اذا اراد الله شیئا ان يقول له کن فیکون. یک جمله ای اشاره کردم که آیا اراده ی ذات اقدس حق همان احداث است یا یک چیز دیگر است که عرض کردم در آنها دخالت نمی کنیم و حق دخالت هم نداریم چون تفکر در اراده و قضا و قدر خداوند سبحان غیر از حماقت چیزی نیست. در مورد امام حسین علیه السلام دارد ان الله شاء ان یراک قتیلا. در آن

حینی که شاء ان یراک قتیلا، در آن لحظه که شهادت حضرت اتفاق نیافتاده بود. این روایاتی که ارادته احداثه، نظر دارد به نفی همان کلام کفری که بعضی از فلاسفه قائلند که اراده صفت ذات باشد. این طور نیست که خداوند سبحان از ازل اراده داشته باشد. اما آیا قبل از احداث یک چیزی هست یا نیست؟ آن چیست؟ عرض کردیم نمی توانیم تکلم کنیم چون یا به ضلالت یا به جنون می رسیم. اراده در خداوند سبحان هم ممکن است منفک شود اما نه به این معنا که انجام نشود، یعنی در زمان، ممکن است خداوند سبحان الآن اراده کند خلق زید را فردا، ولی فردا قابل انفکاک نیست. کما این که در مخلوق هم همینطور است. من الآن اراده می کنم مسافرت فردا.

حتی خود آخوند که در اینجا می فرماید، اراده آن شوق اکید محرک عضلات که به دنبال دارد حرکات را در واجب معلق گیر کرده چون در آن انشاء الآن هست ولی منشأ الآن نیست. فرموده منافات ندارد که اراده الآن باشد، مراد بعدا باشد.

مطلب دوم: طلب غیر از اراده نیست منتها ما یک اراده ی ناقص داریم و یک اراده ی تام داریم. اراده ناقص، سنخش از اراده ی تام منفک نیست. این را مرحوم آقای ایروانی در کلماتش هست. در اوامر نفسی، طلب هست و اراده هم هست منتها، چطور طرف عاصی می شود؟ چون خداوند سبحان یا آمر معمولی، اراده اش اراده ی ناقص است. اراده ی ناقص یعنی چه؟ مثل این که می گوید من اگر باران بیاید، فردا می روم مسافرت. اگر باران نیاید نه. این که می گوید اگر باران بیاید، فردا می روم مسافرت، حقیقت این اراده چیست؟ این اراده ی مشروط الآن در نفس وجود دارد یا نه؟ الآن اراده ی مسافرت داری به شرط باران آمدن یا نداری؟ این اراده ی مشروط همان اراده ی ناقص است. عین این اراده ی ناقص در ما نحن فیه هست. نسبت به عصاة و نسبت به کفار، آنجایی که طلب حقیقی است، خداوند سبحان اراده ی ناقص دارد. اراده ی ناقص نه این که نقص در خداوند سبحان است. این اراده ی در خداوند سبحان در تکلیف عصاة و در تکلیف کفار اراده ناقص است.

در اوامر امتحانی هم در واقع آنی که خداوند سبحان طلب کرده حقیقتاً، انجام مقدمات است. چون او طلب کرده امتحان را و اراده هم کرده، منتها این شخص نفهمیده. امر امتحانی یعنی ظاهرش امر به فعل است ولی واقعش امر به مقدمات است. اما او (عبد) نمی داند چون اگر بداند امر به مقدمات است امتحان صورت نمی گیرد. بنده هم اگر بدانم چاقو نمی برد، حاضرم سی دفعه این امتحان را بدهم. اما این که کشف می شود اراده نداشته، نه. مگر اگر باران نیاید من مسافرت نمی روم، کشف می شود که من اراده نداشتم. اراده ی ناقص معنایش همین است.

پس در مانحن فیه، کلام آخوند که طلب حقیقی نیست، درست نیست. طلب حقیقی هست. فرمایش آقای خوئی هم ناتمام است و این کلام اشاعره هم اینها اراده ی تام و ناقص را با هم خلط کردند.

این جمله را دقت کنید که کلمه ی اراده ی ناقص را که من اسمش را می گذارم به نظرم در فرمایشات آقای ایروانی هم تعبیر به ناقص کرده، ممکن است فردا کسی بگوید اراده ی ناقص یعنی چه؟ گاهی انسان چیزی که به ذهنش می رسد، می بیند دیگران نگفته اند، یک لفظی برایش می گذارد. مقصود مهم است که این اراده ی ناقص چیست؟

یک کلمه هم باقی می ماند که از این بحث خارج شویم این است که کلام نفسی واقعا حرفی است که فقط بهائیم می توانند بگویند و عجیب این است که خود اشاعره گفته اند در این امر، مجالفت کرده اند با جمیع عقلا! خوب بله بگویید یک چیزی در نفس هست، ولی این که در نفس هست مدلول کلام است غیر از علم یعنی چه؟ یا غیر از طلب؟

حالا معنای ماده ی امر چیست؟

آخوند ره می فرماید طلب انشائی. آقای خوئی ره می فرماید ما چیزی به اسم طلب انشائی نداریم. طلب انشائی و اراده ی انشائی من درآوردی است. به خاطر این که وقتی که می گویند آمرک

بالضرب، ایجاد می کند این طلب را، یعنی چه که ایجاد می کنید؟ طلب تکوینی را ایجاد می کنید؟ طلب تکوینی آثار خودش را می خواهد. طلب اعتباری را ایجاد می کنید؟ آن هم که اعتبار است و ابراز نمی خواهد. این چه طلبی است که با لفظ ایجاد می شود.

مرحوم حاج شیخ اصفهانی چون نتوانسته حل کند، در بحث مقدمات کفایه فرموده مقصود از این اضراب یا آمرک بالضرب، ایجاد ضرب است به وجود انشائی، ایجاد است یعنی ایجاد وجود لفظی. زید چهار تا وجود دارد. یک وجود عینی، یک وجود ذهنی، یک وجود لفظی که می گویی زید، یک وجود کتبی که می نویسی زید. وقتی می گوید اضراب، ضرب چهارتا وجود دارد. با گفتن اضراب کدام وجودش را ایجاد می کند؟ وجود لفظی را. منتها این وجود لفظی، وجود لفظ است حقیقتا و وجود معناست لفظا.

خوب آقای حاج شیخ این که همه ی اخبارات می شود انشاء.

فرموده بله چون وقتی می گوییم زید جاء، در واقع وجود لفظی را ایجاد کرده اید. پس این هم شد انشاء. انشاء و اخبار از قبیل اقل و اکثر است. هر اخباری انشاء هست.

ممکن است بگویید پس از این به بعد می گوییم انشاء علی قسمین. می فرماید نه. لفظ انشاء مختص آنی است که انشاء باشد. اضافه نداشته باشد و الا هر اخباری انشاء هم هست.

این هم ایشان فرموده، جوابش با خودش است. وقتی کسی می گوید انکحت می گوید می خواهم ایجاد کنم به وسیله ی گفتن انکحت، نکاح را، بررسی وجود لفظی نکاح را؟ می گوید وجود لفظی نکاح یعنی چه؟ می گوید همین لفظی که می گویی. می گوید لفظی که می گویی یعنی چه؟ او اصلا می خندد به آدم. بعد آقای حاج شیخ ایجاد وجود لفظی که قصد نمی خواهد. کسی که خواب است هم وقتی می گوید انکحت، وجود لفظی در خارج محقق شده. پس این قطعا غیر از این است. این که

شما بفرمایید مقصود از انشاء یعنی ایجاد وجود لفظی، اولاً این را هیچ عاقلی در ارتکازش نیست و شما جزء نوادری بودی که به ذهنت آمده. ثانیاً این وجود لفظی، ایجادش قصد نمی‌خواهد. پس این فرمایش حاج شیخ در تصویر طلب انشائی درست نیست.

اما آقای خوئی، شما که می‌فرمایید این طلب، این صیغه‌ی افعال یا ماده‌ی امر، ایجاد طلب نمی‌کند چون طلب حقیقی یا اعتباری هیچ کدامش به لفظ ربطی ندارد، پس چیست؟

می‌فرماید حقیقت ماده‌ی امر، یعنی اعتبار فعل به ذمه‌ی عبد و ابرازش. بیع انشائی یعنی اعتبار تملیک عین به عوض و ابرازش. ایجادش در کار نیست. اعتبار و ابراز یا ابراز فقط که اعتبار هم نمی‌خواهد.

این فرمایش ایشان را هم قبلاً عرض کردیم که برای چه شما در منهاج الصالحین نوشتید که بیع، عقد و لا یتحقق بمجرد النية بل یتحتاج الی ابراز من قول او فعل. این ولا یتحقق، چه چیز لا یتحقق؟ یا همچنین نسبت به هبه. و عرض کردیم که عنوان بیع، یک عنوان عرفی است. اگر الآن کسی بگوید من امروز شلوار دوختم بعد عباراً نشان بدهد و بگوید من اسمش را می‌گذارم شلوار. شما بگویید این که من اعتبار کردم، ابراز نکنم، بیع محقق شده، یعنی بیعی که عرف می‌گوید یا بیعی که خودت اسم گذاشتی؟ اگر بیعی که عرف می‌گوید، عرف می‌گوید ما بیع نمی‌گوییم. درست است که بیع امر اعتباری است و به مجرد اعتبار محقق می‌شود، ولی ممکن است معتبر، یک چیزهایی را اخذ کند مثل این که بگوید من وقتی می‌گویم بیع که روز بگویی بعثت. حالا عرف گفته وقتی من بیع می‌گویم که ابراز کنی. اعتبار کردم بیع را برای مجموع اعتبار و ابراز. این فرمایش شما درست است ولی ممکن است معتبر در اعتبارش یک قیودی بیاورد. مثل این که یک رئیس جمهوری بگوید من ویزا می‌دهم اما به شرط آن که اول فلان کشور ویزا بدهد. بعد اشکال کنند که مگر ویزا در اختیار شما نیست؟ می

گوید بله در اختیار من است ولی من اینطور قرارداد می‌کنم که تا فلان کشور ویزا ندهد ویزا نمی‌دهم. بیع به مجرد اعتبار عقلا موجود می‌شود، ولی عقلا گفته‌اند ما وقتی اعتبار می‌کنیم که ابراز هم بکنی کما این که گفته‌اند وقتی اعتبار می‌کنیم که به لفظ بعثُ بگوییم. لذا فرمایش مشهور درست است و فرمایش آقای خوئی غیر از این که مناقض با کلمات خودش است حلا هم شاید درست نباشد.